



# نظامی گنجهای پنج گنج

جستاری در زندگی و شعر نظامی گنجه‌ای  
با گزیده‌ای از منظومه‌های او

دکتر نصرالله امامی

نظامی گنج‌های

و

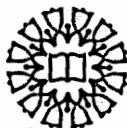
پنج گنج

جستاری در زندگی و شعر نظامی گنج‌های  
با گزیده‌ای از منظومه‌های او

دکتر نصرالله امامی

تهران

۱۴۰۰



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)

پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی

سرشناسه: امامی، نصرالله، ۱۳۲۸-

عنوان قراردادی: کلیات، برگزیده، شرح

عنوان و نام پدیدآور: نظامی گنجه‌ای و پنج گنج: جستاری در زندگی و شعر نظامی گنجه‌ای با گزیده‌ای از منظومه‌های او / نصرالله امامی.

مشخصات نشر: تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: شش، ۴۱۰ ص.

فروست: «سمت»؛ ۲۴۴۰. زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۸۰-۱۳۸۱.



شابک: ۷-۲۲۹۸-۰۲-۶۰۰ سازمان مطالعه و تدوین (سمت)

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا ۱,۲۵۰,۰۰۰ ریال

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Nasrollah Emami. Nizami Ganje'i and the Five Treasures...

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

عنوان دیگر: جستاری در زندگی و شعر نظامی گنجه‌ای با گزیده‌ای از منظومه‌های او

موضوع: نظامی، الیاس بن یوسف، ۵۳۰؟ - ۶۱۴؟ ق. - نقد و تفسیر

موضوع: Nezami, Elias -ibn yusuf -- Criticism and Interpretation

موضوع: نظامی، الیاس بن یوسف، ۵۳۰؟ - ۶۱۴؟ ق. - خمه. برگزیده - نقد و تفسیر

موضوع: شعر فارسی - قرن ۶ ق. - تاریخ و نقد

موضوع: Persian Poetry -- 12th Century -- History and Criticism

شناسه افزوده: نظامی، الیاس بن یوسف، ۵۳۰-۶۱۴؟ ق. - خمه. برگزیده. شرح

شناسه افزوده: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی.

The Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities (SAMT), Institute for Research and Development in the Humanities.

رده‌بندی کنگره: ۱۴۰۰ PIR ۵۱۳۵

شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۵۶۶۷۹

رده‌بندی دیویی: ۸ / ۱ / ۲۱

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)

پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی



نظامی گنجه‌ای و پنج گنج: جستاری در زندگی و شعر نظامی گنجه‌ای با گزیده‌ای از منظومه‌های او

دکتر نصرالله امامی

ویراستار فنی: کبری بیون

چاپ اول: بهار ۱۴۰۰

تعداد: ۱۰۰۰

حروفچینی و لیتوگرافی: سمت

حاج و صحاف: ۸۰-

سازمان مطالعه و تدوین (سمت) بن نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و

بر آن نیستند. ۱,۲۵۰,۰۰۰ ریال

نشانی ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)،

روبه‌روی پمپ گاز، کد پستی ۱۴۶۳۶، تلفن ۰۲-۴۴۲۴۶۲۵۰.

www.samt.ac.ir

info@samt.ac.ir

@sazman\_samt

هر شخص حقیقی یا حقوقی که تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه ناشر، نشر یا پخش یا عرضه یا تکثیر یا تجدید چاپ نماید، مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



رأس همه اصلاحات، اصلاح «فرهنگ» است.

صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۵۶

## سخن «سمت»

یکی از هدف‌های مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاه‌ها بوده است و این امر مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبنای و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گام‌هایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می‌کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها» را، که به اختصار «سمت» نامیده می‌شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم پردازد و در رشته‌های مختلف علوم انسانی به تألیف و ترجمه منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب‌نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحله کمال مطلوب آن باید به تدریج و پس از انتقادات و یادآوری‌های پیاپی ارباب نظر به دست آید. انتظار دارد که این بزرگواران از این همیاری و راهنمایی دریغ نوزند و با پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

کتاب حاضر برای دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی به عنوان منبع قابل استفاده برای دروس «متون نظم (۳) قسمت سوم نظامی» در مقطع کارشناسی، «نظم فارسی (۳)» و «تطور متون شعر فارسی» در مقطع کارشناسی ارشد و «تحقیق در ادبیات غنایی و تحقیق در متون غنایی» در مقطع دکتری هر کدام به ارزش ۲ واحد تدوین شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی، سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند شوند.

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
ش	پیشگفتار
	بخش اول: زندگی، زمانه و شعر نظامی
۱	فصل اول: زندگی و زمانه نظامی
۲۹	فصل دوم: جایگاه نظامی در شعر پارسی
۴۱	فصل سوم: خلاقیت و آفرینش‌های شعری و هنری
۵۹	فصل چهارم: دانش و حکمت نظامی
۶۶	فصل پنجم: آرمان‌شهر در منظومه ذهن نظامی
۷۴	فصل ششم: نظامی و شاعران دیگر
۸۴	فصل هفتم: میراث شعری نظامی
۹۴	فصل هشتم: نظامی و ادبیات داستانی منظوم پارسی
۹۹	فصل نهم: مخزن‌الاسرار
۱۰۹	فصل دهم: خسرو و شیرین
۱۲۱	فصل یازدهم: لیلی و مجنون
۱۳۱	فصل دوازدهم: هفت پیکر
۱۴۰	فصل سیزدهم: اسکندرنامه

### بخش دوم: گزیده پنج گنج و توضیحات

۱۶۵	گنج اول: مخزن‌الاسرار
۱۹۹	گنج دوم: خسرو و شیرین
۲۲۵	گنج سوم: لیلی و مجنون
۲۷۳	گنج چهارم: هفت پیکر
۳۲۵	گنج پنجم: اسکندرنامه
۳۹۷	منابع
۴۰۵	نمایه

## پیشگفتار

نظامی گنجه‌ای از شاعران نام‌آور و طراز اول شعر پارسی و آفریننده شاهکارهای تکرارناشدنی در ادبیات ایران است؛ ولی حق او چنان که باید و شاید، ادا نشده است. به گواهی دو کتاب‌شناسی معتبر که آثار و مقالاتی درباره نظامی را شامل می‌شوند، هنوز گوشه‌ها و ابعاد بسیاری از زندگی و شعر نظامی مورد پژوهش و واکاوی قرار نگرفته است و نکته‌های ناگفته و زوایای تاریکی درباره زندگی او باقی است؛ اثر حاضر هم ادعای آن را ندارد که همه آن ابعاد و جنبه‌های تاریک را روشن کرده باشد؛ با این حال در جستاری نسبتاً جامع، در این تلاش بوده‌ام تا قوس زندگی شاعر و مهم‌ترین زوایا و گوشه‌های حیات او را برکاویده و نقّادی کنم و ویژگی‌های شعر او را در ترازوی نقد و توصیف بگذارم، به گونه‌ای که شاید بتواند خواننده مشتاق و دوستدار زندگی و شعر نظامی گنجه‌ای را تا اندازه‌ای راضی کند.

در بخش گزیده‌مثنوی‌های پنج‌گانه نظامی هم برای نخستین بار، بیرون از یکی دو منظومه مشهور او که بارها گزیده‌سازی شده‌اند، پنج گنج شاعر مورد گزینش قرار گرفته و در این کار تمامی تلاش مؤلف بر آن بوده تا شکل و شاکله داستاوارگی در مثنوی‌های داستانی حفظ شود، به گونه‌ای که خواننده با مطالعه آن‌ها پنداری تا حدی توفیق خواندن متن کامل پنج گنج نظامی را حاصل کرده است.

این تألیف می‌تواند برای بسیار از علاقه‌مندان شعر و ادبیات فارسی، جذّاب و خواندنی باشد و در کنار آن، برای دانشجویان دوره‌های مختلف این رشته هم مورد استفاده قرار گیرد. بی‌آن که بخواهم هیچ دعوی خاصی را پیش چشم آورم، ناچار به گفتن این نکته هستم که اثر حاضر محصول چهل و چند سال تدریس زبان و ادبیات پارسی است و اگرچه از نظر تزیین داوران و ویراستاران فاضل و ارجمندی نیز گذشته است؛ ولی بی‌گمان از سهو و خطا مصون نیست و به همین سبب با خاطری باز، پذیرای هر نقد و نظری درباره آن هستم.

نصرالله امامی - استاد زبان و ادبیات فارسی

شیراز - معالی آباد

اردیبهشت ۱۴۰۰ خورشیدی

## زندگی و زمانه نظامی

### قفقاز و مرز مسلمانان

منطقه وسیعی را که در میانه دریای سیاه و بحر خزر است و از شمال به مرغزارهای سرد روسیه و از جنوب به فلات‌های ایران محدود می‌گردد، از دیرباز قفقاز می‌خواندند. این ناحیه به لحاظ جغرافیایی به دو بخش قفقاز شمالی و جنوبی تقسیم می‌شد. منطقه قفقاز جنوبی که گرجستان، آذربایجان و ارمنستان را دربر می‌گرفت از دیر هنگام دارای تنوع قومی، زبانی و مذهبی بوده است (← برجیان، ۱۳۷۷: ۲۰۸). قفقاز از صدر اسلام و از روزگار عثمان به تصرف مسلمانان درآمد و تا چند قرن در زیر سلطه حاکمان عرب بود. جغرافی دانان اسلامی، گنجه را که یکی از شهرهای این اقلیم است، مرز و سرحد مسلمانان می‌دانستند زیرا این شهر از گذشته‌های دور با مسیحیان گرجی همسایگی داشته است (← قزوینی، ۱۹۶۰: ۵۲۲). مسیحیان نزدیک به بیست قرن در قفقاز می‌زیسته‌اند؛ هرچند که بسیاری از آنان از قرن نوزدهم میلادی تا اوایل قرن بیستم از شرق آناتولی و به تعبیری ارمنستان تاریخی، به خاک ارمنستان کنونی کوچیدند (برجیان، ۱۳۷۷: ۲۲۵). مسلمانان قفقاز غالباً با مسیحیان در ستیز بودند. مردم گنجه سرزمین‌های مسیحی مجاور خود را دارالکفر می‌گفتند و یکی از سفارش‌های پدران به پسران آن بود که از آسیب و فریب مسیحیان پرهیز کنند. نظامی در مقدمه هفت پیکر فرزندش محمد را از وسوسه‌های مسیحیان برحذر می‌دارد. این تأکید شاید همچنین به سبب مواردی از گرایش برخی از مسلمانان به آیین ترسایان بوده است؛ چنان که شاهزاده‌ای از معاصران نظامی به عشق ملکه‌ای مسیحی در دربار گرجستان، به آیین مسیحیت درآمده بود (← زرین کوب، ۱۳۷۲: ۲۳). گفتنی است که با این حال بنا به قراینی، جمعیت قابل توجهی از مسیحیان در گنجه می‌زیسته‌اند و این که برخی از منابع نظامی به‌ویژه در نظم *اسکندرنامه* به زبان ارمنی بوده باشد، احتمالی بسیار قوی است. شاید به سبب همین حضور ارمنیان و فراوانی شمار آنان در گنجه است که نظامی می‌گوید:



نظامی که در گنجه شد شهر بند مبادا ز اسلام نابره مند

(شرفنامه: ۲۵)

از سوی دیگر احتمالاً خاندان‌هایی نیز از زردشتیان در گنجه سکونت داشته‌اند که حضورشان احتمالاً جاذبه‌هایی در میان جوانان مسلمان به وجود می‌آورد و توصیه‌های نظامی در مقدمه هفت پیکر به فرزند خود محمد در اجتناب از نزدیک شدن به زردشتیان و گرایش به آن‌ها می‌تواند قرینه‌ای بر این موضوع باشد (← نظامی، هفت پیکر: ۵۴).

مردم گنجه به سبب همین همجواری و تقابل با مسیحیان و زردشتیان، تعصب مذهبی شدیدی داشتند و این طبعاً واکنشی برای حفظ دیانت آن‌ها بود. این پدیده در بسیاری از شهرهایی که با اقوام غیرمسلمان همسایگی داشته‌اند نیز دیده می‌شود؛ هرچند که چنین تعصبی خودشان را نیز در امان نمی‌نهاد؛ چنان که نظامی با همه مراتب زهد و تشرعی که در مثنوی‌های خود نشان می‌دهد از ملامت متعصبان مذهبی پیرامون خویش و ایجاد شبهه‌ها بر کنار نبوده است و به همین سبب است که کوشیده تا شعرش را به بیرون از دایره شرع نکشاند زیرا این متعصبان گاهی بر کار او در موضوع و محتوای بعضی از مثنوی‌هایش هم خرده می‌گرفتند.

مسلمانان گنجه عمدتاً سنی مذهب و بیشتر حنفی و شافعی بودند و ظاهراً غلبه با حنفیان بوده است اما معدودی شیعه نیز در گنجه بوده‌اند (← زرین کوب، ۱۳۷۲: ۹).

نکته آن که حاکمان مسلمان ظاهراً خود را کمتر در گیر تقابل‌های دینی و مذهبی می‌کردند و در عالم تسامحات خویش، از مجالس بزم و نوش خواری خود هم پرهیز و پروایی نداشتند.

بر اساس قراینی که از کتاب *نزهة المجالس* برمی‌آید، دانسته می‌شود که زبان رایج مردم گنجه در روزگار نظامی پارسی بوده است زیرا شمار زیادی از رباعی‌هایی که در این کتاب آمده از شاعرانی است که در میان همین توده مردم می‌زیسته و سواد ادبی چندانی نداشته‌اند و دغدغه‌هایشان نیز همان مسائل عادی و عاطفی مردم بوده است. این شاعران غالباً سقا، زین ساز، پتویاف، گنجشک فروش و امثال این‌ها بوده‌اند (Doostzadeh, 2009: 350 →). شعر پارسی در این اقلیم در سایه حمایت و توجه شدادیان که مدت‌ها بر این ناحیه حکومت داشتند، رونقی یافته بود و شاعرانش مکتب خاصی داشتند که نمود آن را می‌توان در سروده‌های خاقانی، نظامی گنجه‌ای، مجیرالدین بیلقانی، ابوالعلائی گنجه‌ای و تنی چند از سراینده‌گان دیگر دید.

نظامی برخلاف خاقانی که همه عمر در آتش اشتیاق خراسان می‌سوخت، غالباً ضمن ناله‌ها و گلایه‌هایش، اشتیاقی به عراق عجم نشان داده است. به نظر می‌رسد که نظامی از محیط

گنجه چندان خوشنود نبوده و شرایط اجتماعی و فرهنگی و برخی از التهاب‌های سیاسی آنجا موجب ناخشنودی او می‌شده و همین موضوع چنان که خواهیم گفت، یکی از انگیزه‌های پیدایی اندیشه مدینه فاضله یا آرمان شهر در ذهن نظامی بوده است. شرایط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی یادشده، غمی پنهان در باطن نظامی به جای گذاشته بود و او از همان روزگار جوانی، این اوضاع را به چالش کشیده و ناسازی‌ها و نابسامانی‌های آن را در قالب داستان‌ها و تمثیلاتی در *مخزن‌الاسرار* بازتاب داده است. جدا از این مسائل، نظامی در منظومه‌های غنایی خود نیز تحت تأثیر شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن محیط بوده و گاه آنچه را که به اشخاص داستان‌های خود نسبت می‌دهد، بازتابی از رفتار و اندیشه مردم روزگار اوست.

### گنجه زادگاه نظامی

منطقه قفقاز که گنجه نیز در آن واقع است، از صدر اسلام و زمان حکومت عثمان به تصرف مسلمانان درآمد و تا چند قرن زیر سیطره حاکمان عرب مهاجر به خطه آذربایجان بود و بر همین اساس است که شروانشاهان را نیز با وجود آن که غالباً نام‌های ایرانی بر خود می‌گذاشتند، در اصل عرب و دارای تبار عربی دانسته‌اند. احتمالاً فرهنگ عربی نیز از همین روزگار تا مدت‌ها بر این ناحیه غالب بود (← مینورسکی، ۱۳۷۵: ۶۵-۴۳ و زرین کوب، ۱۳۷۲: ۸).

گنجه از آنجا که پیوندی ناگسستنی با زندگی و شعر نظامی دارد، آشنایی با ویژگی‌های اقلیمی، اجتماعی و فرهنگی‌اش در شناخت نظامی بسیار ارزشمند است. این شهر که شاید نامش بی‌پیوند با واژه گنچ در فارسی نباشد، در منطقه وسیعی که آران یا آران نامیده می‌شد، جای داشت. این ناحیه را در منابع عربی الرآن و در منابع یونانی آلبانیا می‌نامیدند و برخی هم واژه اران را با ایران پیوند داده‌اند. این منطقه که امروز جزء جمهوری آذربایجان است، پیشینه‌ای تا قرن چهارم پیش از میلاد دارد و در دوره‌های مختلف تاریخی همواره بخشی از قلمرو ایران شناخته می‌شد و با دیگر مناطق ایران، پیوستگی فرهنگی داشت و مردم آنجا نیز خود را ایرانی می‌دانستند و تاریخشان را از تاریخ ایران جدا نمی‌پنداشتند (← برجیان، ۱۳۷۷: ۲۲۶ و نیز: Doostzadeh, 2007: 9).

حکومت گنجه به روزگار نظامی، یعنی عصر سلجوقی در تصرف اتابکان آذربایجان بود و طغرل بن آلب ارسلان، اتابکی این منطقه را به شمس‌الدین محمد ایلدگز معروف به جهان‌پهلوان عم خود واگذاشته بود و به همین سبب عملاً قلمرو سلجوقیان محسوب می‌شد. اتابک که مردی دانش‌پرور و خوش‌نام بود در سال ۵۸۱ یا ۵۸۲ هجری درگذشت و پس از

وی برادرش قزل ارسلان جانشین او شد. نظامی در مقدمه خسرو و شیرین از این ایلدگز به نیکی یاد کرده است زیرا او از مشوقان شاعر در نظم این کتاب بوده است.

اتابکان آذربایجان پس از مدتی درگیر بحران و ضعف سیاسی شدند و شاهان سلجوقی هم که بیشتر به خراجی که از این ناحیه حاصل می‌شد، چشم داشتند، این حاکمان را در کار خود یله کرده بودند و حکمرانان کوچک‌تر محلی هم که دست خود را در اجحاف به مردمان باز می‌دیدند، ظلم‌های بسیاری بر آنان روا می‌داشتند که بخشی از آن در مخزن‌الاسرار نظامی بازتاب یافته است و چه بسا که این امر در ویرانی تدریجی گنجه هم بی‌اثر نبوده است.

گنجه جدید از سال ۱۰۱۵ هجری به دستور شاه‌عباس ساخته شد (← شهابی، ۱۳۳۴: ۱۰) و پس از آن بود که گنجه کهن رو به ویرانی نهاد. گنجه هوایی گرم داشت و تابستان‌های دشوار آن ناحیه، آزاردهنده بود و نواحی ییلاقی پیرامون گنجه برای گریز از این گرما به فریاد مردم می‌رسید.

اگرچه امروز از گنجه کهن جز ویرانه‌ای باقی نمانده است ولی پیشینه تاریخی این شهر حکایت از گذشته پرشکوه و پررونق آن دارد (← امامی، ۱۳۹۵: ۱۱۵۹-۱۱۶۹). گنجه در منابع کهن به فراخی نعمت و آبادانی شهرت داشته و جغرافی‌نویسانی مانند مؤلف ناشناخته *حدود العالم* و ابن حوقل نویسنده *صورة الارض* و استخری صاحب *المسالك والممالک* درباره آبادی و جمعیت بسیار این شهر سخن گفته‌اند و این رونق دست کم تا قرن هشتم یعنی روزگار حمدالله مستوفی مؤلف *نزهة القلوب* ادامه داشته است (← مستوفی، ۱۳۶۲: ۹۱).

نظامی سراینده بلندآوازه ما در گنجه زاده شد و تقریباً در سراسر عمر خود از گنجه پای بیرون نگذاشت و بیشتر، اهل خلوت و عزلت خود بود و در شعرش به این موضوع اشاراتی هم دارد:

منم روی از جهان در گوشه کرده      کفی پست جوین ره توشه کرده

(خسرو و شیرین: ۱۴)

نظامی اِکدشی خلوت‌نشین است      که نیمی سر که نیمی انگبین است

(همان: ۲۴)

چو مشک از ناف عزلت بو گرفتم      به تنهایی چو عنقا خو گرفتم

(همان: ۲۴)

در خانه را چون سپهر بلند      زدم بر جهان قفل و بر خلق بند

(شرفنامه: ۴۵)

ظاهراً نظامی تنها یک بار از گنجه پای بیرون گذاشت و برای ملاقات با قزل ارسلان معروف به قزلشاه به اردوگاه او در سی فرسنگی گنجه رفت که شرحش در خسرو و شیرین آمده است.

### زاد و بوم و نسب نظامی

نام نظامی چنان که خودش گفته، الیاس است. نام کامل او به یقین الیاس بن یوسف بن زکی مشهور و ملقب به نظامی گنجه‌ای یا به لفظ دیگر، گنجوی است. نظامی مادر خود را رئیسه گُرد خوانده است:

گر مادر من رئیسه کرد      مادر صفتانه پیش من مُرد

(لیلی و مجنون: ۴۹)

لفظ «گر» در بیت مذکور محل دریافت‌هایی ناروا شده است؛ اشاره نظامی در این بیت متأخر به نسب مادر خویش و تجلیل اوست؛ همچنان که در *شرفنامه* از رشادت و دلاوری کردنژاد یاد می‌کند و او را همتای رستم می‌شناسد (← *شرفنامه*: ۲۷۳). گفتنی است که کردان در ناحیه اران، ارمنستان و گرجستان آن روزگار منزلتی والا داشته و در شمار اشراف بوده‌اند و حتی در بردع که روزگاری مرکز اران بود و بعداً متروک شد، دروازه‌ای به نام باب الاکرد وجود داشته است (← زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۵) همچنین باید در نظر داشت که شدادیان - از فرمانروایان آن روزگار - هم اصالتاً گُرد بوده‌اند. آنان از ۳۴۰ تا ۴۹۵ هجری بر نواحی ارمنستان و آذربایجان حکومت می‌کرده‌اند (← کسروی، ۱۳۸۵: ۲۷۰-۳۲۹). به هر حال همین نسب تعلق نظامی به طبقه‌ای از اشراف و یا دست کم ثروتمند را در ذهن تداعی می‌کند و گویای شرایطی است که نظامی در سایه آن از همان روزگار کودکی و نوجوانی مجالی برای تحصیلات منظم و کسب علم داشته باشد و بسیاری از علوم و دانش‌های روزگار خود را فراگیرد.

نظامی را به قُم یا قُهستان قم هم منسوب کرده‌اند ولی این مطلب را هیچ منبع کهن و قابل اعتمادی تأیید نمی‌کند و دو بیت معروفی هم که به آن استناد می‌کنند، از ابیات سست و الحاقی به *اقبالنامه* است و نمی‌شود محل استناد باشد با این حال، بعضی از تذکره‌نویسان متأخر مانند رضاقلی خان هدایت به آن استناد کرده‌اند (هدایت، ۱۳۸۸: ۲۹۵). نسبت دادن نظامی به تفرش نیز قطعاً مردود و بی‌اساس است ولی شاید پدر نظامی از مهاجران نواحی شرقی و مرکزی ایران به گنجه بوده باشد. احتمال می‌رود که اشاره نظامی به دهقان فصیح پارسی‌زاد در

لیلی و معنون، اشاره‌ای به همین مهاجران بوده و البته پیوند عمیق نظامی با تاریخ و فرهنگ کهن ایران زمین هم قرینه دیگری در همین موضوع محسوب می‌شود:  
دهقان فصیح پارسی‌زاد از حال عرب چنین کند یاد...

(لیلی و معنون: ۱۴۹)

اشارات مکرر نظامی به عراق عجم یعنی نواحی مرکزی ایران و اشتیاق شاعر به دیدن آنجا شاید از این رو بوده که نسب پدری او به عراق عجم یعنی نواحی مرکزی ایران می‌رسیده است (← گنجینه گنجوی، ۱۳۷۸: ۱۱). به هر حال ترک تبار بودن نظامی مورد تردید است؛ نظامی در هیچ کجای اشعارش خود را ترک ندانسته است. قرینه بر این امر آن است که او فرزند خود محمد را که مادرش از ترکان قبیحاق بوده است، ترک‌زاد می‌خواند؛ یعنی او را فقط از جانب مادر ترک دانسته است (← زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۵) ولی از سوی دیگر با توجه به آن که پس از نبش قبر نظامی برای مرمت مقبره‌اش، دانسته شد که او با آداب ترکان تدفین شده (← وحید دستگردی، ۱۳۱۸: ۲۲) می‌توان پذیرفت که در فرهنگ ترکی بالیده و تربیت شده است. با این حال می‌توان در پژوهشی مستقل، بازتاب فرهنگ ترکی در شعر نظامی را کاوید.

هیچ منبعی برای آگاهی مستقیم درباره تاریخ ولادت نظامی وجود ندارد و تاریخ‌ها و سال‌هایی را که در این باره ذکر کرده‌اند، بر اساس احتمالات و قرائن است و به همین سبب، سال زاده شدن او را متفاوت و با اختلاف چند ساله ذکر کرده‌اند. یان ریپکا نظامی‌شناس معروف اروپایی سال ولادت او را ۵۳۵ هجری قمری نوشته است و برخی دیگر ۵۳۳ و باز ۵۳۰ هم نوشته‌اند (← صفا، ۱۳۴۷، ۲: ۸۰۰) ولی بر اساس مجموعه قرائن به نظر می‌رسد که نظامی در میانه سال‌های ۵۳۰ تا ۵۴۰ هجری قمری به دنیا آمده باشد (← شهابی، ۱۳۳۴: ۲۱). اگر رقم متوسط یعنی ۵۳۳ هجری را در نظر بگیریم، نظامی پیش از خاقانی زاده شده است. با احتساب تاریخ ولادت نظامی و این که مخزن‌الاسرار را در ۵۷۰ هجری سروده است، وحید دستگردی کوشیده تا حسادت شاعران پیر روزگار نظامی نسبت به او را ریشه‌یابی کند (وحید دستگردی، نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۵: ۱۶). نظامی در مخزن‌الاسرار اشاره می‌کند که به مرز چهل سالگی نزدیک می‌شود و با اشاره‌ای که به چهل سالگی خود به هنگام سرودن خسرو و شیرین در ۵۷۶ هجری می‌کند، می‌توان قرینه قابل اعتمادتری هم یافت.<sup>(۱)</sup> استاد زرین کوب با توجه به آن که نظامی به زلزله گنجه در سال ۵۳۴ هجری اشاره‌ای نمی‌کند، بر این باور است که ولادت او باید با سال‌های ۵۳۳ یا ۵۳۴ که این حادثه در آن رخ داده، فاصله داشته باشد (← زرین کوب، ۱۳۸۰: ۱۹).

## اهل و عیال نظامی

نظامی سه همسر اختیار کرده بود که هریک پس از مرگ دیگری وارد زندگی او شده بودند. اولین همسرش کنیزکی ترک نژاد به نام آفاق بود که بهرامشاه فرمانروای ارزنجان برایش به رسم هدیه فرستاده بود؛ آفاق دلارام محبوب نظامی بود و شاعر منظومه خسرو و شیرین خود را در جوش دلدادگی و عشق بازی با او سرود و محمد تنها پسر نظامی از او بود. وارد شدن آفاق به قلب شاعر، افق‌های تازه‌ای در زندگی او گشود. آفاق زیبا و جوان که بعدها شایستگی و کدبانویی او آشکارتر شد، همدم محبوب برای روزگار جوانی نظامی بود. مرگ زود هنگام آفاق اندوهی زرف بر دل شاعر گذاشت. آفاق پس از مرگش دو یادگار از خود باقی نهاد؛ یکی فرزندی به نام محمد و دیگر عشقی ماندگار که هرگز دامن جان شاعر را رها نکرد تا جایی که توصیف‌های نظامی از شیرین در جای جای خسرو و شیرین، یادکردی از خاطره زیبایی و کمال حسن آفاق بود.

نظامی پس از آفاق، دو همسر دیگر اختیار کرد که هر دو در جوانی به کام مرگ رفتند ولی مرگ آفاق برای او دردناک‌تر و تأثیرگذارتر بود. نظامی در خسرو و شیرین، آنجا که از مرگ شیرین سخن می‌گوید اشاره‌ای نیز به مرگ آفاق می‌کند. مرگ دومین همسر نظامی در هنگام سرودن لیلی و مجنون اتفاق افتاد ولی شاعر در هیچ کجای لیلی و مجنون یادی از مرگ او نمی‌کند و تأثیری نشان نمی‌دهد اما در اقبالنامه از مرگ همسر سوم خود با لحنی غم‌آلود یاد می‌کند:

مرا طالعی طرفه هست از سخن	که چون نو کنم داستان کهن
در آن عید کان شکرافشان کنم	عروسی شکرخنده قربان کنم
چو حلوای شیرین همی ساختم	ز حلوآوری خانه پرداختم
چو بر گنج لیلی کشیدم حصار	دگر گوهری کردم آنجا نثار
کنون نیز چون شد عروسی به سر	به رضوان سپردم عروسی دگر

(اقبالنامه: ۶۱)

به نظر می‌رسد که این همسر آخرین، زندگی شاعر را سامانی بخشیده و با مرگ او بار دیگر غبار غم در اواخر عمر، موجب تیرگی حالش گردیده است:

چو چشم مرا چشمه نور کرد	ز چشم منش چشم بد دور کرد
رباینده چرخ آن چنانش ربود	که گفتمی که تا بود، هرگز نبود

(همان: ۶۰)

از محمد تنها پسر نظامی که یادگاری از آفاق بود، در غالب مثنوی‌های نظامی یاد شده است. محمد در هنگام سرایش خسرو و شیرین در ۵۷۶ هجری کودکی هفت‌ساله بود؛<sup>(۲)</sup> شاعر در لیلی و مجنون هم از او یاد می‌کند. محمد در آغاز هفت‌پیکر، چهارده‌ساله و پس از اتمام اقبالنامه مرد بالغی شده بود زیرا نظامی اقبالنامه را به دست او برای ملک عزالدین فرستاده است. محمد بسیار مورد علاقه نظامی بود و از ایاتی که شاعر در مثنوی‌هایش در نصیحت به این فرزند می‌آورد، دانسته می‌شود که در تربیت او تا چه مایه جدیت داشته است. این احتمال وجود دارد که نظامی پسر دیگری نیز داشته که در کودکی در گذشته است. عوفی در باب‌الالباب یادی از این پسر می‌کند و قطعه‌ای از نظامی در سوگ او می‌آورد (← عوفی، ۱۳۸۸: ۵۳۰) که چندان هم محل اعتماد نیست زیرا قرینه دیگری آن را تأیید نمی‌کند.

شبللی نعمانی در شعرالعجم از برادر نظامی به نام قوامی مطرزی یاد می‌کند که گویا طبع شعری هم داشته است (شبللی نعمانی، ۱۳۶۳، ۱: ۲۲۷) ولی از آنجا که نظامی در اشعارش هیچ اشاره‌ای به چنین کسی نکرده و در منابع دیگر هم سخنی در این باره دیده نمی‌شود، نمی‌توان بر قول شبللی اعتماد کرد.

### پیری و مرگ

روزگار پیری نظامی مصادف با بحران‌های قدرت و بی‌سامانی‌هایی در اران و آذربایجان بود زیرا با روی کار آمدن اتابک نصرالدین ابوبکر که نوه شمس‌الدین ایلدگز بود، کار ملک روی به پریشانی نهاد و این در زمانی بود که نظامی مرز شصت‌سالگی را پشت سر می‌گذاشت. مشهور است که نظامی به هنگام مرگ، ۶۳ سال داشته است ولی بنا بر قرائنی، عمرش احتمالاً بیش از هفتاد سال بوده است (← زرین کوب، ۱۳۷۲: ۳۵). غالب پژوهشگران مغرب‌زمین، تاریخ درگذشت نظامی را ۵۹۹ هجری قمری می‌دانند که بر این اساس نظامی باید ۶۴ سال عمر کرده باشد (← شهابی، ۱۳۳۴: ۹۲). این تاریخ در میان ادیبان و تذکره‌نویسان پارسی به‌شدت محل بحث و اختلاف است. رضاقلی خان هدایت در ریاض‌العارفین، درگذشت نظامی را در ۵۹۶ هجری می‌داند (هدایت، ۱۳۸۸: ۲۹۵) ولی یان ریپکا بر اساس سنگ قبر احتمالی نظامی، سال ۶۰۵ هجری را درست می‌پندارد (← ریپکا، ۱۳۸۱: ۳۲۱-۳۲۲). استاد زرین کوب بر این باور است که این تاریخ هم نمی‌تواند محل اعتماد باشد (← زرین کوب، ۱۳۷۲: ۳۶). استاد صفا با قبول آن که سال ولادت نظامی ۵۳۰ هجری و عمرش ۸۴ سال بوده است، تاریخ مرگ او را ۵۱۴ هجری قمری دانسته است (صفا، ۱۳۴۷، ۲: ۸۰۱). به هر حال سال مرگ نظامی دست‌مایه

اقوال گوناگونی شده است. گفتنی است که تذکره‌نویسان بیتی را به نظامی نسبت داده‌اند که در مرگ خاقانی گفته:

همی گفتم که خاقانی در یغاگوی من باشد در یغا من شدم آخر در یغاگوی خاقانی  
(← فروزانفر، ۱۳۵۰: ۶۴۱)

که قطعاً از نظامی نیست زیرا نوجوانی نظامی مصادف با پیری خاقانی بوده و حتی احتمال داده شده است که نظامی نزدیک به سی چهل سال از خاقانی کوچک‌تر بوده و معقول نیست که انتظار می‌داشته تا خاقانی او را مرثیت بگوید (← گنجینه گنجوی، ۱۸) و حتی بنا بر اقوالی نظامی بیش از بیست سال پس از مرگ خاقانی زنده بوده است (برای اقوال مختلف در این باره ← همان: ۱۸-۱۹).

نظامی در گنجه به خاک سپرده شد. مدفن نظامی تا عصر قاجار باقی بود (← صفا، ۱۳۴۷: ۸۰۱) و سپس به تدریج ویران شد. مرقد نظامی در زیر گنبدی قرار داشته و سنگ قبری سند صحت این مزار بوده است. مرقد نظامی از دیرباز زیارتگاه مسلمانان، گرجیان، مسیحیان و حتی روس‌های آن ناحیه بوده است. ظاهراً در دوره حکومت بلشویک‌ها، با توجه به حساسیت نسبت به بقعه این شاعر حکیم و مقبول خاص و عام، مرقد او را با خاک برابر ساختند و سنگ قبرش را به شهرداری گنجه منتقل کردند (← شهابی، ۱۳۳۴: ۴۴). فرهاد میرزای معتمدالدوله فرزند عباس میرزای نایب‌السلطنه در سفرنامه خود با عنوان *هدایة السبیل* نوشته، قبر نظامی را در آن هنگام که گنبدش ریخته و ویران شده بود، زیارت کرده است (← فرهاد میرزا، بی تا: ۳۹). مرقد نظامی را در سال ۱۹۲۲ میلادی با کندوکاوهای بسیار، به همت انجمن نظامی که مجمع فرهنگ‌دوستان گنجه بود، پیدا کردند و استخوان‌های او را از مدفن کهن خارج کردند و در باغی در آن حدود به امانت نهادند و پس از مرمت مقبره به محل اول بازگرداندند و دفن کردند و این بار دولت شوروی که از افراط‌های گذشته تا حدی دست کشیده بود، مددی در مرمت و نگهداری مزار آن شاعر نامور به کار بست. تاریخ ولادت و مرگ نظامی در این سنگ قبر ۵۹۹-۶۳۳ هجری (?). ثبت شده است. مرمت مقبره نظامی با همت مردم گنجه در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی به پایان رسید (← زنجانی، ۱۳۷۰: ۲۰-۲۴).

### کیش و منش نظامی

بخش شرقی قفقاز یعنی اران، آذربایجان، شروان و داغستان در سده اول هجری و در عصر خلافت عثمان به تصرف مسلمانان درآمد و بنا به شواهد تاریخی، اقلیم اران در همین روزگار با صلح تسلیم سلمان بن ربیع باهلی گردید و گسترش اسلام از همان سده‌های نخستین در مناطق



یاد شده آغاز شد ولی بسیار آرام و تدریجی بود به گونه‌ای که بنا بر قرآینی در شعر نظامی، در یک زمان اسلام، مسیحیت و آیین زردشتی به عنوان کیش‌های اصلی و فعال در آنجا حضور داشتند و البته خالی از رقابت‌ها و بعضاً کینه‌توزی‌هایی نسبت به هم نیز نبودند که بازتابش در سروده‌های شاعران قرن ششم آن ناحیه آشکار است. آیین مسیحیت تا قرن‌های نهم و دهم هجری نیز در این منطقه پیروان قابل توجهی داشت و بعدها نیز مبلغان ارتدوکس همواره به تبلیغ و گستراندن مسیحیت در این ناحیه می‌کوشیدند.

نظامی در چنان محیطی که توصیف شد، زاده و پرورده شده و احتمالاً از پیروان اشاعره بوده است زیرا اشاراتی به مشرب کلامی اشاعره، نظیر رؤیت در شعر او دیده می‌شود. اشاعره برخلاف اهل تشیع معتقدند که دیدن خداوند در آن جهان با چشم سر، منع عقلی ندارد و نظامی هم در توصیف معراج دربارهٔ پیامبر (ص) می‌سراید:

مطلق از آنجا که پسندیدنی است دید خدا را و خدا دیدنی است  
دید پیامبر نه به چشمی دگر بلکه بدین چشم سر این چشم سر

(مخزن/الاسرار: ۱۹)

نظامی اگرچه در مواردی از اشعار خود سخن از ارادهٔ انسان می‌گوید ولی کلاً قائل به نظریهٔ جبر مطلق اشاعره است و می‌گوید:

در ازل بود آنچه باید بود جهد امروز ما ندارد سود

(هفت پیکر: ۳۹)

و بر اساس قرآینی در اشعار او، شافعی یا حنفی بوده است.

بنا بر آنچه از منابع موجود دانستنی است، تا پیش از سیطرهٔ صفویه، اکثریت مطلق در آذربایجان را شافعیان تشکیل می‌دادند و به گفتهٔ صاحب کتاب *التقصیر*، اقلیت شیعه هم سخت تحت فشار و زبون بودند (← قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۴۹۲). بعضی از نویسندگان متأخر با توجه به ابیاتی از نظامی در اشاره به حضرت امیر (ع) کوشیده‌اند تا او را شیعه معرفی کنند؛ از جمله به بیت زیر که حضرت امیر را مقلّم بر سه خلیفهٔ دیگر آورده است استناد می‌کنند که البته سخنشان با توجه به ادامهٔ همین ابیات، اساسی ندارد و نهایت آن است که او را مانند بسیاری از شاعران اهل سنت، محبّ اهل بیت (ع) بشناسیم:

به مهر علی گرچه محکم پی‌ام ز عشق عمر نیز خالی نی‌ام  
همیدون درین چشم روشن دماغ ابوبکر شمع است و عثمان چراغ

(شرفنامه: ۲۴-۲۵)

نظامی در چنین محیطی و بنا بر تقابلهای دینی در این ناحیه، ناخودآگاه از همان روزگار کودکی با تعصبی دینی بالنده شد و مراتب تشرع خود را تا پایان عمر حفظ نمود و همواره به شدت متأثر از فرهنگ اسلامی جامعه پیرامون خود بود و تأثیر این موضوع را در سروده‌های خود حتی به هنگام سخن گفتن از فرهنگ گذشته ایران هم نشان داده است، به طوری که مثلاً هنگامی که از قوانین اجتماعی عصر هرمز ساسانی یاد می‌کند، از ممنوعیت دیدن روی نامحرم و پرهیز از غلامبارگی سخن می‌گوید، در حالی که به نظر نمی‌رسد این امور در آن روزگار موضوعیت می‌داشته و بیشتر این احتمال مطرح می‌شود که نظامی متأثر از باور مسلمانی خود، محذورات روزگار خویش را بازتاب داده است:

وگر کس روی نامحرم بیند      همان در خانه ترکی نشیند  
سیاست را ز من گردد سزاوار      بر این سوگندهایی خورد بسیار

(خسرو و شیرین: ۴۳)

این پدیده یعنی تأثیرپذیری از ویژگی‌های فرهنگی قومی و دینی در سروده‌های نظامی باز هم دیده می‌شود، مانند سجده شکر، در روزگار بهرام گور:

چون شه انصاف خویش کرد پدید      سجده شکر کرد هر که بدید

(هفت پیکر: ۱۰۰)

یا سخن از وقف در سنت ساسانی؛ هرچند این رسم در میان ایرانیان پیش از اسلام نیز وجود داشته ولی به نظر می‌رسد شاعر آن را تحت تأثیر فرهنگ اسلامی خود در داستان گنجانده است:

کرد از آن گنج و آن غنیمت پُر      وقف آتشکده هزار اشتر

(همان: ۱۲۷)

هرچند بی‌گمان نظامی می‌دانسته که وقف برای آتشکده و کلیسا از نظر فقهی درست نیست (← شیخ احمدی، ۱۳۸۹: ۵).

### نظامی در میانه شعر و شرع

نظامی به عنوان شاعری متشرع و در عین حال متذوق، همواره از گرایش خود به شرع سخن گفته و شعر را بهره‌مند از آبشخور شرع خواسته است و البته این نکته بی‌تأثیر از ریشه‌دار بودن باور مسلمانی در میان مردم اران و آذربایجان هم نبوده است هرچند که این منطقه از همان روزگاران به تنوع ادیان و مذاهب مشهور بوده است.

نظامی به استناد شعرهایش و به جهت اعتقاد مذهبی خود، در غالب مثنوی‌هایش که در زمان‌های مختلفی سروده شده، همواره پیرامون رعایت شرع و پرهیز از شراب سخن گفته و در خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و شرفنامه و دیگر آثارش بر این موضوع تأکید کرده است:

و گرنه به یزدان که تا بوده‌ام      به می دامن لب نیالوده‌ام  
گر از می شدم هرگز آلوده کام      حلال خدای است بر من حرام

(شرفنامه: ۳۸)

و ظاهراً همین نکته نیز یکی از عللی بوده که او هم مانند خاقانی از ندیمی و حضور در مجالس بزم شاهان، پرهیز کند و البته آنان هم به همین سبب همواره مراعات حال او را می‌کرده و او را معاف از حضور می‌داشته‌اند.

نظامی گذشته از باور مذهبی خود، ذاتاً انسانی زاهدپیشه و گوشه‌گیر بود ولی با این حال از تعصب نابخردانه دوری می‌کرد. این نکته را می‌توان از گرایش او به بعضی از مثنوی‌های بزمی و غنایی او و نیز تعبیر و توصیفاتی دریافت که به کار برده است.

زهد و تشرّع نظامی سبب شده است تا برخلاف برخی از معاصرانش که غالباً مضامین خود را به می و معشوق اختصاص می‌دادند، در نخستین اثرش یعنی *مخزن‌الاسرار* به تعبیر حکمی و زهدآمیز روی آورد و خودش به این موضوع می‌بالد که شعر را از مصطبه میخانه آزاد کرده است:

شعر به من صومعه بنیاد شد      شاعری از مصطبه آزاد شد

(*مخزن‌الاسرار*: ۴۱)

عزالت‌پیشگی نظامی سبب شده بود تا در پی معاشرت با دیگران نباشد یا کمتر باشد و او خود نیز در سروده‌هایش با صراحت از آن یاد می‌کند و دیگران نیز به این موضوع اشاراتی کرده‌اند (← دولتشاه سمرقندی، ۱۳۱۸: ۱۲۸).

شهرت و نبوغ شعری نظامی و نیز منش مهذب او از دیرباز تا روزگار ما هاله‌ای از اغراق‌ها را نیز به گرد شخصیت او پدید آورده ولی این اغراق‌ها برای نسل‌های بعد، چیزی به منزلت نظامی نمی‌افزاید و حتی ممکن است موجب تردید در باورهای مثبت یا داوری‌های بی‌طرفانه درباره او شود. صاحب *تذکره میخانه* درباره استاد گنجه می‌نویسد: «آنقدر لطائف و دقایق که در کتاب پنج گنج درج کرده است، کسی را میسر نیست، بلکه مقدر نوع بشر نیست.» (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۹۰: ۱۳). این تذکره‌نویس همه کسانی را که دست به تقلید از نظامی زده‌اند، مرتکب ترک ادب شرعی دانسته و آنان را از زمره کسانی می‌پندارد که عمر

خود را زایل کرده‌اند (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۹۰: ۱۳). در میان معاصران و متأخران، وحید دستگردی مصحح *خمسه نظامی* و شبلی نعمانی صاحب *شعرالعجم* نیز که از شیفتگان و به تعبیری از نظامی‌پرستان هستند، از این اغراق‌ها برکنار نمانده‌اند. وحید دستگردی که عمری را در راه تصحیح و شرح آثار نظامی صرف کرده، بیش از دیگران گرفتار این اغراق‌ها شده تا جایی که نوشته است: «هرگاه جن و انس جمع شوند، نمی‌توانند یک بیت نظیر ابیات نظامی بیاورند.» (گنجینه گنججوی: نه) و معتقد است که اگر ترکیب یا تعبیر سستی در شعر نظامی دیده شود یا از نظامی نیست و یا از تصرف کاتبان است. سخن اغراق‌آمیز استاد زنده‌یاد دربارهٔ ناکامی جن و انس در رقابت با نظامی، تداعی کنندهٔ آیه: «قُلْ لَنْ يَجْتَمِعَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُوا بِمِثْلِهِ لَوْ كَانُوا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» ای پیامبر بگو که اگر جن و انس همراه و متفق شوند، نمی‌توانند مانند این قرآن بیاورند، هرچند که بعضی بعض دیگر را مدد رسانند (الإسراء / ۸۸). این آیه را بدان سبب آوردم تا درجهٔ اغراق وحید در حق نظامی بهتر دانسته شود. نکتهٔ جالب‌تر آن که مستشرقان نظامی‌شناسی چون یان ریپکا و یری بچکا و دیگران هم که در دیار خود همانند وحید به نظامی‌پرستی شهرت یافته‌اند، در آثارشان از چنین سخنان و مقولاتی به دور نیستند.

نظامی به گواهی شعرش، برخوردار از اعتدال در مشی و مشرب شخصی خود بوده است و این نکته نه تنها در *مخزن‌الاسرار* که متنی حکمی است بلکه در دیگر مثنوی‌هایش مانند *اسکندرنامه* نیز مشهود است؛ نظامی با این حال، شاعری را ابزار مال‌اندوزی نمی‌دانست و بر این باور بود که از شاعری برای معیشت و زندگی، طرفی نمی‌توان بست و به همین سبب فرزندش محمد را از شاعری پرهیز می‌داد:

زین فن مطلب بلندنامی	کان حکم شده است بر نظامی
نظم ارچه به مرتبت بلند است	آن علم طلب که سودمند است

(لیلی و مجنون: ۴۶)

نظامی شاعری عقیف بود و این عفت ذاتی خود را به شخصیت‌های داستان‌هایش نیز تسری داده است. سیمایی که او از شیرین توصیف می‌کند، مظهري از عفاف است؛ شیرین بنا بر توصیف‌های نظامی، در برابر هوس‌بازی‌های خسرو، دامن عفاف را رها نمی‌کند:

مجوی آبی که آبم را بریزد	مخواه آن کام کز من برنخیزد...
همان بهتر که از خود شرم داریم	بدین شرم از خدا آزمون خواهیم

(خسرو و شیرین: ۱۵۰-۱۵۱)

در لیلی و معجون هم چنین حالی دارد؛ تا جایی که این اثر را می‌توان یکی از جلوه‌های بارز عشق غذری و پاک در ادبیات غنایی پارسی محسوب کرد.

نکته جالب توجه آن است که عفت کلام نظامی به میناتورنگارانی که داستان‌های او را موضوع نگاره‌های خود قرار داده‌اند نیز سرایت کرده است، به گونه‌ای که آنان هم در ترسیم صحنه‌هایی از این داستان‌ها و برای مثال در ماجرای آب‌تنی کردن شیرین در چشمه تصویرهای برهنه‌ای از او را نقش نزده‌اند.

### نظامی و گرایش‌های صوفیانه

در هیچ‌یک از تذکرها و منابع صوفیه از نظامی به‌عنوان شاعری صوفی مشرب یاد نشده است. این نکته می‌رساند که با وجود رگه‌هایی از تصوف در شعرش، هرگز پیوندی مستمر با عوالم صوفیانه نداشته است و آنچه بعضی از تذکره‌نویسان متأخر دربارهٔ مقامات عرفانی نظامی مطرح کرده‌اند، اغراق‌آمیز است و وجه معقولی ندارد؛ نهایت آن است که او هم مانند خاقانی مدتی از جوانی خود را در سیر و سلوک و عوالم صوفیانه سپری کرده ولی به مرحلهٔ رسوخ در این حالات که در *مخزن‌الاسرار* اشاره‌ای به آن‌ها دارد، نرسیده است. عرفانی که در *مخزن‌الاسرار* از نظامی دریافته‌اند، بیشتر عرفانی خام و شکل‌نیافته است و شاید برخورداری شاعر از هیاکل صوری عرفان که دربارهٔ خاقانی مطرح کرده‌اند، در مورد نظامی بیشتر مطرح باشد. نظامی اگرچه در جلوه‌هایی از گرایش عرفانی در *مخزن‌الاسرار* به تقلید یا تأثیر از سنایی سخن گفته و در *اسکندرنامه* به‌ویژه در نیمهٔ دوم این منظومه یعنی *اقبالنامه*، نمودهایی از گرایش عرفانی را بازتاب داده ولی در منظومه‌های غنایی خود، فارغ از عوالم صوفیانه شعر سروده است و حتی در لیلی و معجون هم که می‌توانسته به حسب عشق غذری، دستمایه‌ای برای طرح حالات عرفانی و عشق آن‌دنیایی داشته باشد، به‌گرد این‌گونه مضامین نگردیده است و آنچه را توصیف می‌کند، عشقی کاملاً زمینی است.

سرسپردگی نظامی در عوالم صوفیانه به‌احی فرج زنجانی هم از مقولهٔ مشهورات غیرمستند است و هیچ قرینهٔ تأییدکننده‌ای برای آن در منابع صوفیه وجود ندارد و از سوی دیگر، هویت احی فرج زنجانی هم به‌درستی دانسته نیست. پیشوند احی در کنار نام این کس، تنها پیوند او را با فیتیان آن روزگار نشان می‌دهد که اتفاقاً طبق آنچه برتلس می‌نویسد، قشری بوده‌اند که از نظر تشکیلات حکومتی آن روزگار مورد اتهام واقع می‌شده‌اند (برتلس، ۱۳۵۵: ۳۲). هرچند که تودهٔ مردم گاهی نسبت به آن‌ها اعتقادی داشتند و خودشان هم می‌کوشیدند

تا در دل مردم جایی بازکنند. ابن بطوطه سیاح مراکشی در قرن هشتم از این گروه با نام اخیّه به نیکی یاد می‌کند زیرا غریبان و بینویان را مدد می‌رساندند و در مقابل نیروهای حکومتی، ظلم‌ستیزی می‌کردند و برای خود به رسم صوفیه، خانقاهی داشتند ولی به نظر نمی‌رسد که نظامی با آنان پیوندی عمیق داشته است؛ زیرا هیچ قرینه‌ای در این باره در شعرش دیده نمی‌شود و اگر برتلس از تأثیر اخیان بر نظامی یاد کرده، بیشتر تصویری است که از اشاره‌های صوفیانه در *مخزن‌الاسرار* و اقوال بعضی تذکره‌نویسان گرفته شده است. گذشته از همه این‌ها به لحاظ تاریخی هم تعلق نظامی به فرقه اخی فرج مورد تردید است و نظامی نمی‌توانسته مرید اخی فرج زنجانی بوده باشد، بدان سبب که اخی فرج در دهه اول از نیمه دوم قرن پنجم در گذشته در حالی که نظامی در قرن ششم زاده شده است (← راشد، محصل، ۱۳۹۵، ۲: ۷۹۳).

توجه نظامی به سنایی و زمینه زهد و تحقیق در شعر سنایی، البته در گرایش نظامی به تصوف مؤثر بوده است ولی این موضوع به اندازه‌ای که درباره آن مبالغه کرده‌اند، صادق نیست. بدیهی است که نمی‌توان از شاعری با مشرب صوفیانه انتظار سرودن منظومه‌های غنایی و عاشقانه غیر عرفانی مانند *لیلی* و *معجون* یا *خسرو* و *شیرین* و هوسنامه‌ای چون *هفت‌بیکر* را داشت؛ به‌ویژه آن که حتی *مخزن‌الاسرار* هم که متأثر از سنایی است، به‌طور خاص یک اثر صوفیانه محض تلقی نمی‌شود.

تردید نیست که شاخه‌ای از تصوف خراسان در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم به اران و آذربایجان انتقال یافته بود که در جایی ضمن سخن از حالات صوفیانه در منش و مشرب خاقانی به این نکته نیز اشاراتی داشته‌ام و از خانقاه‌هایی که در آن ناحیه دایر بوده سخن گفته‌ام (← امامی، ۱۳۹۰: ۲۰۷-۲۰۸). ولی این موضوع به‌گونه‌ای نیست که مثلاً دولت‌شاه سمرقندی در *تذکره الشعراء* و صاحب *شعرالعجم* و بعضی دیگر از پیوستن نظامی به مشایخ صوفیه و اغراق در چله‌نشینی‌های او سخن گویند و او را با صفت عارف بستانند (← دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۱۸: ۱۲۸؛ شبلی نعمانی، ۱۳۶۳، ۱: ۲۲۸). همچنین هیچ سند و قرینه‌ای نداریم که نظامی دست ارادت به پیری از مشایخ صوفیه داده و یا به فرقه‌ای از صوفیه منسوب بوده باشد.

نویسنده *تذکره میخانه* در مراتب تصوف نظامی تا آنجا پیش رفته که حتی کراماتی را نیز به او نسبت داده و مبالغه‌هایی کرده است که اساسی ندارد (← فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۹۰: ۱۲-۱۳).

در کنار همه آنچه گفته شد، رگه‌های ملایمی از مضامین و مطالب صوفیانه در *مخزن‌الاسرار* را می‌توان گونه‌ای تصوف زاهدانه تلقی کرد که باز نمودش در سایر آثار نظامی یا دیده نمی‌شود و یا آن‌قدر ضعیف است که به حساب نمی‌آید.

## نظامی در گیرودار حکومت‌ها

روزگار نظامی مقارن ضعف حکومت مرکزی سلجوقیان و پا گرفتن حکومت‌های کوچک و مستقل شدن اتابکان در نواحی مختلف ایران بود.

سلجوقیان که حکومت پر قدرت غزنوی را به سقوط کشانده بودند، در کوتاه‌زمانی بر قلمرو بسیار گسترده‌ای تسلط یافتند؛ آنان که روزگاری در پی یافتن چراگاه برای گوسفندان و احشام خود، در حال بیلاق و قشلاق بودند و تن به هر باج و خراجی می‌دادند و در مقابل حاکمان غزنوی دم بر نمی‌آوردند، با اجازه یافتن برای عبور از جیحون و ساکن شدن در مرزهای خراسان، اندک‌اندک، قدرتی به هم زدند و در روزگار غفلت جانشینان محمود غزنوی و رقابت مسعود و محمد پسران او، و دسیسه‌های پدیریان یعنی طرف‌داران محمد و پسران یعنی حامیان مسعود غزنوی، نیرو و نفوذ بیشتری یافتند تا آن‌که سر به عصیان برافراشتند و در جنگ دندانقان به سال ۴۳۱ هجری قمری مسعود غزنوی را به صورت غیرمنتظره‌ای شکست دادند و بر خراسان سیطره یافتند و در گذر زمانی نه‌چندان طولانی چنان قوی شدند که از همان آغاز کار اولین سلطان قدرتمندشان، طغرل در پی گستردن دامنه حکومت خود برآمدند و در عصر آلب ارسلان و ملکشاه، گستره حکومتشان را به فراتر از آنچه در عصر داریوش و خشایار شاه بود رساندند، به گونه‌ای که از شرق به کوه‌های هندوکش و از غرب به منطقه آناتولی و کناره‌های مدیترانه می‌رسید (Grousset, 1991: 574). این قدرت اما از اواخر عصر ملکشاه و به‌ویژه با قتل خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر مدبر سلجوقی رو به افول گذاشت و این شروع ضعف و زوال سلجوقیان بود تا جایی که ثبات نسبی در روزگار زمامداری سلطان سنجر پسر ملکشاه نیز نتوانست حکومت سلجوقیان را از زوال نجات دهد و با شکست و اسارت سنجر به دست تیره‌ای از ترکان غز و قدرت گرفتن اتابکان سلجوقی عراق، آذربایجان و آسیای صغیر و دیگر نقاط، قلمرو شاهان سلجوقی عملاً تجزیه شد.

اتابکان آذربایجان از سال ۵۳۱ هجری با حکومت شمس‌الدین ایلدگز قدرت یافتند. اتابک ایلدگز در دولت سلجوقی از قدرت کم‌نظیری برخوردار بود. او مادر آلب ارسلان را به نکاح خود درآورده بود و در روزگار اتابکی وی، شاهزادگان سلجوقی در کار حکومت جز اسمی نداشتند. ایلدگز در سال ۵۶۳ هجری درگذشت. او حامی عالمان و شاعران بود و سرایندگانمانند اثیرالدین اخسیکتی، مجیرالدین بیلقانی، ظهیرالدین فاریابی، نظامی گنجه‌ای، قوامی رازی و جمعی دیگر مورد حمایت وی بودند (← فروزانفر، ۱۳۵۰: ۵۳۸ و ۵۸۶؛ صفا، ۱۳۴۷، ۲: ۲۸). با مرگ ایلدگز پسرش محمد جهان‌پهلوان بر عراق و آذربایجان حکومت یافت

و پس از او به ترتیب برادرش قزل ارسلان، نصره‌الدین ابوبکر پسر محمد جهان پهلوان، و سپس مظفرالدین ازبک پسر دیگر محمد جهان پهلوان به حکومت رسیدند تا آن که حکومت اتابکان به دست خوارزمشاهیان منقرض شد.

چنان که پس از این خواهیم دید، با مرگ اتابک ایلدگز و جانشینی قزل ارسلان، حال و معاش نظامی بهتر شد زیرا قزل ارسلان او را در هنگام سفر خود به اران و آذربایجان به حضور طلبید و نظامی هم او را در حوالی گنجه ملاقات کرد و مورد نواخت وی قرار گرفت و در همین دیدار، اتابک هدایای ارزشمندی به او بخشید، از جمله روستایی به نام حمدونیان که سال‌ها ملک موروث خاندان نظامی باقی ماند.

تاریخ احتمالی این دیدار را سال ۵۸۳ هجری حدس زده‌اند. نظامی پیش از این ایام هیچ ملاقاتی با شاهان و اتابکان سلجوقی نداشت و اگرچه اشعاری در مدح طغرل پسر آلپ ارسلان و اتابک ایلدگز سروده بود ولی از حضور در دستگاه آنان و بزم و بساط شاهانه ایشان دوری می‌جست و همواره در پی پوزش خواهی برای این ترک حضور بود:

حدیث آن که من در گاه و بیگاه	ملازم نیستم در خدمت شاه
نباشد بر ملک پوشیده رازم	که من جز با دعا با کس نسازم
نظامی اکدش خلوت‌نشین است	که نیمی سرکه نیمی انگبین است
گل بزم از چو من خاری نیاید	ز من بیش از دعا کاری نیاید
ندانم کرد خدمت‌های شاهی	مگر لختی دعای صبحگاهی

(خسرو و شیرین: ۲۴)

از میان امیران سلجوقی، ظاهراً پیوند نظامی با بهرامشاه سلجوقی استوارتر از بقیه بوده است. این بهرامشاه که بسیاری او را با بهرامشاه غزنوی ممدوح سنایی و مسعود سعد و تنی دیگر از شاعران اشتباه گرفته‌اند، حاکم ارزنجان و از امیران زیردست عزالدین قلیج ارسلان دوم از سلاجقه روم و داماد او بود که پس از عمری دراز در سال ۶۲۲ هجری درگذشت و نظامی مخزن‌الاسرار خود را به نام او کرد و به جانب وی فرستاد و به گفته ابن بی‌بی نویسنده تاریخ سلاجقه پنج هزار دینار و پنج استر هدیه گرفت (← اقبال، ۱۳۱۷: ۴۱). به نظر می‌رسد پیوند میان نظامی و بهرامشاه به سبب خصایل نیک این امیر بوده است و حتی احتمال داده شده که تلقی نظامی از سرزمینی الگویی و آرمانی هم، برآیندی از قلمرو همین امیر بوده باشد (← زرین کوب، ۱۳۷۲: ۴۱).

در کنار اتابکان روم باید اشاره کرد که نظامی با اتابکان آذربایجان هم پیوند خوبی



داشت زیرا آنان هم به شعر و شاعری عنایت خاصی داشتند و شاعرانی مانند ظهیر فاریابی، مجیرالدین بیلقانی، خاقانی شروانی و اثیرالدین اخسیکتی یا منسوب به دربار آنان بودند و یا ایشان را مدح گفته‌اند. گفتنی است که نظامی خسرو و شیرین و اسکندرنامه خود را چنان که خواهیم گفت، به نام اتابکان آذربایجان کرده است.

با وجود پیوستگی‌هایی که نظامی با شاهان و امیران روزگار خود داشت، نمی‌توان او را شاعری درباری محسوب کرد بلکه نظامی آثار خود را بی‌آن که منسوب به دربار این شاهان و امیران باشد، به نام آنان می‌کرد تا از یک‌سو از صیلة آنان برای گذران زندگی و رفع تنگناها بهره‌مند شود و از سوی دیگر به مدد استنساخ منظومه‌هایش، این آثار را از خطر نابودی احتمالی به سبب مرور زمان، نجات بخشد.

### نظامی و مردم روزگارش

نظامی با همهٔ احوالی که گفته شد، هرگز بر کاستی کار این حکومت‌ها و دشواری حال مردم در روزگارشان چشم نبسته و بارها در آثار خود، این حکومت‌ها را به چالش کشیده و از فلاکت حال رعایا سخن گفته است. باید اشاره کرد که سلطهٔ حکومت‌های کوچک و نه‌چندان مقتدر در منطقهٔ اران و آذربایجان و به‌ویژه گنجه، موجب نابسامانی‌هایی در اوضاع مردم آن دیار شده بود که باز احتمال داده می‌شود که همین وبال حال نیز در تصور نظامی برای طراحی آرمان‌شهر او تأثیرگذار بوده باشد؛ با این امید که شاید یک نظام مطلوب بتواند موجب رهایی مردم از آن فلاکت‌ها شود (← زرین کوب، ۱۳۷۲: ۲۲). نظام اقطاعی که محصول سیاست ایلی و ساختار قبیله‌ای سلجوقیان بود، با تحمیل‌هایی که مُقَطَّعان بر مردم روا می‌داشتند، موجب دشواری حال رعایا و در نهایت ویرانی روستاها می‌گردید و نظامی از این ظلم و جور به‌صراحت در *مخزن‌الاسرار* خود سخن گفته و نظام اقطاعی را به چالش کشیده است (← *مخزن‌الاسرار*: ۸۰-۸۳)؛ نهایت آن که نظامی به سبب آزادگی و مناعت طبع خود کوشیده تا چشم بر ظلم ظالمان نبندد و در برابر تجاوز و تعدی آنان سکوت کردن را جایز نداند، هم او در جایی گفته است:

تا چند چو یخ فسرده بودن	در آب چو موش مرده بودن
چون گل بگذار نرم‌خویی	بگذر چو بنفشه از دورویی
جایی باشد که خار باید	دیوانگی به کار آید

(لیلی و معنون: ۵۳-۵۲)

واقعیت آن است که در دوره‌هایی طولانی از تاریخ شعر و ادب فارسی تقریباً نشانی از توده‌های مردم دیده نمی‌شود و آنچه شاعران در سروده‌های خود مطرح می‌کردند، یا ستایش‌های اغراق‌آمیز با آمیزه‌ای از آب و رنگ اشرافیت دربارها و دغدغه‌های ایشان بود و یا مدح سرداران و امیران و توصیف جنگ‌ها و پیروزی‌های آنان و کوچک جلوه دادن شکست‌هایشان و البته گاهی نیز ستایش بزرگان ادب یا شاعران معاصرشان. در عرصه غزل هم که ماهیتی انفسی و فردی دارد، همواره سخن از عشق‌هایی بود که غالباً خالی از شائبه‌هایی نیز نبود؛ همراه با ویژگی‌هایی که خاص سروده‌های غزلی در آن روزگار است و وارد شدن در آن، از حوزه کار ما در اینجا بیرون است؛ بنابراین اگر سراینده‌ای در این هنگامه مردم‌گریزی، اشاره‌ای و نیم‌نگاهی به توده‌ها و رعایا داشته باشد، سخت موجب اعجاب و تحسین ما خواهد بود و شاید هم برای اهل روزگارش، خرق عادت محسوب می‌شده است. نظامی که با منشی هوشمندانه از دربارها گریزان بود و صحبت حکام را ظلمت شب یلدا می‌پنداشت، البته در میان مردم می‌زیست و نیک می‌دانست که اگر با آن‌ها در آمیزد و در پی آن باشد تا در محضر ایشان، از حال و دل مردم سخن گوید، سودی نخواهد داشت:

همانا که پیوند شاه آتش است      به آتش در از دور دیدن خوش است  
نصیحت‌گری با خداوند زور      بود تخمی افکنده در خاک شور

(شرفنامه: ۱۸۱)

نظامی از جمله معدود شاعرانی است که نسبت به اوضاع اجتماعی و سیاسی روزگار خود غافل نبوده و گاه رنج‌ها و بی‌کفایتی‌های حاکم و جور و ظلم آنان را به نقد و چالش کشیده و در پی دنیایی است که خالی از این جور و ظلم‌ها باشد. او اعتراض خود نسبت به دنیای موجود را با ایدئال‌هایش در دنیایی موعود و آرمانی نشان می‌دهد و همواره در روزگار پیرامون خود می‌کوشد تا الگویی برای این دنیای آرمانی بیابد. او همانند ناصر خسرو که در دستگاه و حکومت خلفای فاطمی مصر دنیایی آرمانی را جستجو می‌کرد، قلمرو حکومت قزل‌ارسلان را نزدیک به جهان الگویی خود می‌یافت و پنداری با الگو گرفتن از متفکران پیش از خود، مانند افلاطون در مدینه فاضله و فارابی در رساله معروفش در این باب، می‌خواست طرحی ذهنی از چنین دنیایی را پدید آورد. در این باره پس از این به تفصیل سخن خواهیم گفت.

دنیایی که نظامی در پیرامون خود می‌بیند و در شعرش توصیف می‌کند، دنیایی مردانه است زیرا ادبیات فارسی از کهن‌ترین ادوار خود ادبیاتی مردانه بوده است. آنچه از هویت مثبت

زنان در ادبیات گذشته ما دیده می‌شود، غالباً سیمای زن در داستان‌ها و منظومه‌های حماسی است و به همین سبب باید پذیرفت که در شعر و ادب پارسی همواره سیمایی دوگانه از زن می‌بینیم: یکی زن در قالب شخصیتی داستانی، حماسی و یا دست کم باستانی، نظیر توصیفی که فردوسی از گردویه خواهر بهرام چوبینه به دست می‌دهد، یا زن گشتاسب که فردوسی او را به خردمندی و هوش و دانایی می‌ستاید، یا توصیفی که از زنان هروم در شاهنامه می‌بینیم؛ به همین سبب در متنی حماسی مانند شاهنامه، توصیف فردوسی از زنان ماهیتی منفی ندارد.

در مثنوی‌های نظامی هم زنان بیشتر هویتی ستودنی دارند؛ هرچند که در دنیای واقعی و روزگار زندگی نظامی، حال چنین نیست. پژوهشگران غالباً به این نکته توجه نکرده‌اند که سیمای زنان در منظومه‌های شاعرانی همچون نظامی با آنچه در باور واقعی آنان است، تفاوت دارد (← حسینی، ۱۳۸۷: ۹۶). شاعری همچون نظامی حتی گاهی در داستان‌های منظومش نیز گرفتار جنبه‌ی باورهای منفی و نهادینه‌شده‌ی روزگارش نسبت به زنان بوده است. نظامی هنگامی که در منظومه‌ای مانند لیلی و مجنون، مجال سخن اقتضایی داشته باشد، تصور عرف مردم زمانه‌اش درباره‌ی زنان را چنین بر زبان می‌آورد:

زن راست نوازد آنچه بازد      جز زرق نوازد آنچه سازد  
بسیار جفای زن کشیدند      وز هیچ زنی وفانیدند  
زن چیست؟ نشانه‌گاه نیرنگ      در ظاهر صلح و در نهان جنگ

(لیلی و مجنون: ۱۴۴)

تصورات نظامی درباره‌ی زنان بی‌آن که در پی تبرئه شاعر باشیم، بیش از آن که متأثر از تجربه‌های شخصی او باشد، بازتابی از تلقی مردم روزگار او و پسند برخی از مخاطبان شاعر است؛ و گرنه این بدپنداری با آنچه که استاد گنجه درباره‌ی زنان خود، از جمله آفاق و دیگران گفته است، متناقض می‌نماید.

برخی از توصیفات اغراق‌آمیز نظامی در باب منزلت و کارآمدی زنان، شاید برای مردم روزگار کمی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسیده است. در مخزن‌الاسرار، پیرزنی دادخواه دامن سنجر را می‌گیرد و با او از سر تحکم و دادخواهی سخن می‌گوید و یا رابعه عدویه در همین منظومه، به سبب همت بلند خود، منزلت اولیاءالله را پیدا می‌کند (← مخزن‌الاسرار، ۱۳۷۶: ۸۹). چنین مواردی سبب شده است تا برخی از پژوهشگران، پاره‌ای از سروده‌های نظامی را زن‌ستایانه توصیف کنند و او را یکسره از اتهام زن‌ستیزی برهانند. به هر حال این نظامی نیست که منشی زن‌ستیزانه از خود نشان می‌دهد بلکه این روزگار زن‌ستیز نظامی است که باوری منفی

نسبت به زنان را همواره در خود نهادینه کرده است. خاقانی شاعر معاصر او نیز از این خصیصه رها نیست و حتی او را می‌توان به مراتب افراطی‌تر از نظامی دانست؛ البته برخلاف برخی تصورات این‌گونه نیست که خاقانی را زن‌ستیز و نظامی را زن‌ستا تصور کنیم (← حسینی، ۱۳۸۷: ۱۰۸-۱۰۹). بلکه نهایت آن است که نظامی در این مورد، متعادل‌تر از خاقانی است. این باور سنتی و دامنگیر را در کتاب *سیاست‌نامه* تألیف خواجه نظام‌الملک طوسی که هم‌عصر نظامی است هم به خوبی می‌توان یافت. نظام‌الملک دربارهٔ دور نگاه داشتن زنان از عرصه‌های همگانی و به ویژه سیاست و مشورت و قرار دادن زنان در ردیف کودکان به صراحت سخن گفته است (← پیرا، ۱۳۸۷: ۱۶۱-۱۶۶). صاحب *قابوسنامه* هم که متعلق به نیمهٔ دوم قرن پنجم است، می‌نویسد: «دختر نابوده به و چون بوده باشد، به شوهر به یا در گور»؛ یعنی بهتر است که به شوهر داده شود و یا بمیرد؛ نویسندهٔ این اثر سپس برای اثبات درستی نظر خود به حدیثی نیز متوسل می‌شود که «دفنُ البناتِ مِنَ المکرمات» (← *عنصر المعالی کیکاووس*، ۱۳۶۴: ۱۳۷) حدیث مجعولی که ابن‌الجوزی و بسیاری دیگر آن را مردود دانسته‌اند (← میرزایی و غروی نایینی، ۱۳۹۴: ۱۲۰-۱۳۶).

پیشینهٔ فرهنگی و حافظهٔ تاریخی و اجتماعی دوره‌های مختلف جوامع ما نقش و هویتی مثبت از زنان را ترسیم نکرده‌اند. نگرش منفی نسبت به زنان، ریشه در باورهای کهن و ادیان و آیین‌های سامی و عبرانی، مانوی، یونانی، هندی و مانند آن‌ها دارد که همواره برای هر آنچه عقلانی بوده، هویتی مردانه را تصور می‌کردند و به نفس و هرچه نفسانی پنداشته می‌شد، هویت زنانه می‌دادند (← *بهنام‌فر و احراری وفا*، ۱۳۸۹: ۲۳).

نظامی آنجا که در *هفت‌پیکر*، در حکایت بهرام با کنیزک، به مقایسه‌ای میان زن و مرد دست می‌زند نیز در حقیقت بازتابی از باور مردم روزگار خویش را دربارهٔ زنان توصیف می‌کند:

بر زن ایمن مباش، زن کاهست      بر دش باد هر کجا خواهد

(*هفت‌پیکر*: ۱۹۱)

و یا در توصیف ضعف زنان در مقابل مال و زر می‌گوید:

زن چو زر دید چون ترازوی زر      به جوی با جوی در آرد سر

(همان: ۱۹۲)

و شگفت آن که زن مقبول در نظر او زنی است که صورت و ظاهری زنانه اما رفتار و منشی مردانه داشته باشد و به قول خود او «به صورت زن و به معنی مرد» باشد. همین زمینه‌ها سبب

شده است تا نظامی در سراسر منظومه هایش نتواند خود را کاملاً از چنین باورهای زن‌ستیزانه برهاند؛ حتی آنجا که در *شرفنامه* به توصیف نوشابه - زنی در روزگار اسکندر و پادشاه بردع - می‌پردازد، از زبان خود نوشابه می‌گوید:

اگر چه زَنم زَن سَیر نیستم      ز حال جهان بی‌خبر نیستم

(شرفنامه: ۲۸۷)

و در خسرو و شیرین می‌گوید:

زنان مانند ریحان سفالند      درون سو خبث و بیرون سو جمالند

نشاید یافتن در هیچ برزن      وفا در اسب و در شمشیر و در زن

(خسرو و شیرین: ۱۹۷)

(نشاید: نمی‌توان)

و باز در راز ناداری زنان می‌گوید:

ز پوشیدگان راز پوشیده دار      وز ایشان سخن نانیوشیده دار

(اقبالنامه: ۱۶۴)

## نظامی و فرهنگ ملی و ایرانی

بعضی از پژوهشگران معاصر بر اساس حدس خود و یا جستجوی ناقص، نظامی را به گونه‌ای جدا از فرهنگ ایرانی و حس میهن‌دوستی تصور کرده‌اند. ابتدا باید به این نکته توجه کرد که تلقی قدما از وطن نمی‌تواند به مفهوم امروزی ما باشد (← شفیع کدکنی، ۱۳۵۲: ۱-۲۵). آنچه در ذهن نظامی به عنوان وطن شکل پیدا کرده و تعیین یافته، ماهیت جغرافیای وطن است زیرا برای مثال حاکمان سه سلسله رقیب در یک زمان به عنوان حکمرانان و شاهان ایران مورد ستایش او قرار گرفته‌اند (Doostzadeh, 2009: 405). نظامی همه مناطق گنجه، سروان و کلا منطقه اران را قلمرو ایران می‌شناسد و شروانشاه را شاه ایران می‌داند و پنداری به نیکی می‌دانسته است که اران هم نامی است که از دیرباز بر بخش‌های گسترده‌ای از قفقاز و آذربایجان کنونی اطلاق می‌شده است.

این نامه نغز گفته بهتر      طاووس جوانه خفته بهتر

خاصه ملکی چو شاه سروان      سروان چه که شهریار ایران

(لیلی و مجنون: ۲۶)

این گونه نیست که بتوان با تکیه بر جستجویی ناقص و فقدان نگاهی شامل، شاعران کهن آذربایجان مانند خاقانی، نظامی، مجیرالدین بیلقانی، فلکی شروانی و دیگران را فاقد حس وطن دوستی و میهن خواهی تصور کرد. اشارات خاقانی و نظامی در مورد حمله روس‌ها به ایران و سخنان حماسی این شاعران، بهترین گواه صادق در این مورد است. نظامی در *اسکندرنامه* و خاقانی در قصاید خود، صادق‌ترین حس وطن خواهی را بازتاب داده‌اند و اتفاقاً نظامی و خاقانی در این مورد هم‌دل و هم‌زبان بوده‌اند (← طاهری خسروشاهی، ۱۳۸۸: ۸۷-۹۲). گفتنی است که وقتی نظامی از حمله سپاهیان روس به قفقاز در عصر اسکندر یاد می‌کند، درحقیقت احساس خود از تجاوزهای مکرر روس‌ها به قفقاز، اران و بردع را هم بازتاب می‌دهد و این نکته از نگاه مورخان و پژوهشگران تیزبین پوشیده نمانده است (← زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۸۲؛ طاهری خسروشاهی، ۱۳۸۸: ۸۹).

آثار نظامی اگرچه جلوه‌گاه بسیاری از آداب و رسوم زیستگاه اوست؛ ولی قرینه‌های بسیاری هم در شعر او نشان‌دهنده جلوه‌هایی از هویت و فرهنگ ایرانی است؛ نه ترکی به معنای خاص و نه قفقازی. جوهر و پیکره اصلی هفت‌پیکر و خسرو و شیرین در گستره‌ای از تاریخ و فرهنگ ساسانی شکل گرفته است (Doostzadeh, 2009: 405). عنایت نظامی به نظم خسرو و شیرین و هفت‌پیکر به تنهایی می‌تواند گویای مهر و وابستگی او به تاریخ و فرهنگ کهن ایران باشد؛ به‌ویژه که خود می‌دانسته بدین سبب ممکن است مورد سرزنش و انکار قشری‌ها هم قرار گیرد که مکرر بر او خرده می‌گرفتند که:

در توحید زن کآوازه داری چرا رسم مغان را تازه داری؟

(خسرو و شیرین: ۳۶)

نظامی در هفت‌پیکر، پیوند عاطفی خود با ایران و حس وطن‌پرستی خویش را در ابیاتی بر زبان آورده است:

همه عالم تن است و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل  
چون که ایران دل زمین باشد دل ز تن به بود همین باشد

(هفت‌پیکر: ۳۱)

با این حال بعضی پژوهشگران بر پایه نظر برخی خاورشناسان که درباره آنان سخن خواهیم گفت، منکر روح ایران‌پرستی و ایران خواهی نظامی شده‌اند، با این توجیه که نظامی این ابیات را به اعتبار علاءالدین کرب ارسلان ممدوح خود گفته زیرا در *اسکندرنامه* بارها ایران و ایرانی را در پای اسکندر انداخته و خوار کرده و حتی اسکندر را به دلیل برانداختن

بساط مغان و بی‌نشان کردن فرهنگ ایرانی ستوده است (حمیدیان، ۱۳۷۰: ۱۷۲). البته نباید فراموش کرد که او همان نظامی است که می‌گوید:

اگر خود مار ضحاک‌ی زند نیش چو در خیل فریدونی میندیش

(خسرو و شیرین: ۲۸)

در کنار این‌ها، آشنایی نظامی با میراث کهن ایران مانند *اوستا*، گاتاها و یسنا و بهره‌هایی را که از آن‌ها در شعر خود برده است چگونه می‌توان تفسیر کرد؟ برای مواردی از مقایسه‌های دقیق و یافته‌های شگفت‌انگیز در این باب (← چاووش اکبری، ۱۳۹۵: ۴۳۵-۴۴۳). الفت نظامی با فرهنگ ایرانی که بخشی از آن مدیون آشنایی عمیق او با *شاهنامه* فردوسی است، سبب شده است تا بسیاری از داستان‌های ایرانی را در منظومه‌های خود بازسرای کند و یا آنچه را که دیگران به اجمال آورده‌اند، با تفصیل به نظم کشد که شاهد این امر، سرایش *هفت پیکر* و *خسرو و شیرین* است.

یکی از نکاتی که گاه بر آن انگشت می‌گذارند و آن را نشانه‌ای از بی‌اعتنایی نظامی نسبت به گذشته تاریخی و فرهنگی ایران می‌دانند، خوارداشت اساطیر ایرانی در بعضی از سروده‌های نظامی است و این که مثلاً نظامی در ستایش ممدوح خود گفته است:

فریدون بود طفلی گاوپرورد تو بالغ دولتی هم شیر و هم مرد  
ستد جمشید را جان مار ضحاک ترا جان بخشد از درهای افلاک

(خسرو و شیرین: ۲۲)

این قسم تعبیرها در کهن‌ترین سروده‌های شاعران پارسی‌زبان، از رودکی گرفته تا معاصران حافظ و سرایندگان پس از آن‌ها نیز دیده می‌شود. رودکی در مدح امیر صفاری احمد بن محمد در قصیده نونیة معروف به قصیده مادر می‌گفته است:

ورش بدیدی سفندیار گه رزم پیش سانش جهان دویدی و لرزان

(رودکی، ۱۳۸۷: ۴۷)

رستم را نام اگرچه سخت بزرگ است زنده بدویست نام رستم دستان

(همان: ۴۸)

این دریافت‌ها صرفاً بر اساس پندار امروزی ما می‌تواند ایجاد شود و گرنه در میان شاعران کهن، کمتر سراینده ستایشگری است که در موضع ستودن ممدوح، او را برتر از پهلوانان باستانی ندانسته و کسانی چون رستم و اسفندیار را در مقایسه با آنان کوچک‌نموده باشد. نظامی به‌عنوان شاعری مسلمان در منطقه‌ای که به پندار او به لحاظ فرهنگی و

باورداشتی در معرض آسیب مسیحیان و زردشتیان بوده، نسبت به آیین زردشتی، با انکار می‌نگریسته و روشن است که در *شرفنامه* هنگامی که از حمله اسکندر به آتشکده‌ها و ویران کردن آن‌ها و شکستن پشت هیربدان سخن می‌گوید، راه اغراق می‌پیماید و از انقراض آیین زردشتی با اشتیاق یاد می‌کند:

بدان‌سان که در بیشه آید هژبر	به گیلان در آمد به کردار ابر
چو یخ سرد کردش بر آتش پرست	هر آتشگهی کامد آنجا به دست
بر انداخت آیین زردشت را	چو بشکست بر هیربد پشت را

(*شرفنامه*: ۳۴۷)

این سخن او در کنار دیگر سروده‌هایش که گویای حس وطن‌دوستی شاعر است، چه وزنی دارد؟

انکار حس وطن‌پرستی نظامی که برای اولین بار به وسیله برتلس خاورشناس روسی مطرح گردید، غالباً بنیاد نظر برخی از پژوهشگران ما شده است. برتلس به جهت شرایط خاصی که در دوران حکومت بلشویک‌های شوروی بر پژوهش‌ها و دیدگاه‌های پژوهشگران غالب بود، کوشیده است تا حس وطن‌پرستی را در اندیشه سراینده‌ای همچون نظامی انکار کند. انکار چنین پدیده‌ای در جمهوری‌های تحت اشغال بلشویک‌ها، از جمله اصول راهبردی آنان برای سلب هویت فرهنگی سرزمین‌های اشغال‌شده بود. برتلس در سایه همین باور و اندیشه می‌نویسد که نظامی برخلاف فردوسی، اشرافیت ایرانی را مردود می‌داند و این است که سرزمین مادری خود یعنی قفقاز را جزء هیچ امپراطوری نمی‌شمارد (← برتلس، ۱۳۵۵: ۱۶۶۷). برتلس حتی کوشیده است تا با القای روحیه اومانستی در نظامی به طور ضمنی گرایش‌های دینی و مذهبی او را نیز به حاشیه براند (← همان: ۱۶۷). شاید بی‌مناسبت نباشد که اشاره کنیم، جدا کردن شخصیت‌هایی مانند نظامی گنجه‌ای از هویت ایرانی خود، بخشی از سیاست‌های خاص استالین بود تا به تصور خود، پیوند میان خلق‌های جماهیر شوروی را با حکومت مرکزی از طریق هویت‌سازی‌های جعلی، استوارتر کند. استالین در مصاحبه‌ای با نویسنده او کراینی میکلا باژن (Mikola Bazhen)، با صراحت تأکید می‌کند که باید نظامی گنجه‌ای را از پیکره ادبیات ایرانی جدا کنیم، هرچند که بیشتر ابیات خود را به فارسی سروده است (Doostzadeh, 2007: 23). این سخن استالین در مورد اشعار نظامی ناظر به توهم سرایش ابیات احتمالی به ترکی است، در حالی که نظامی حتی یک بیت ترکی هم ندارد.



## نظامی و زبان کهن آذربایجان

آنچه دربارهٔ زبان کهن آذربایجان می‌توان گفت، در مواردی با فرضیاتی آکنده از تردیدها همراه است ولی با این حال پروفیسور هنینگ (W. B. Henning) که مطرح‌کنندهٔ این تردید احتیاط‌آمیز است، بر این باور است که بی‌هیچ تردیدی، مردم آذربایجان نیز قبل از ورود ترکان، همانند سایر مناطق ایران، به زبان‌های ایرانی گفتگو می‌کرده‌اند (هنینگ، ۱۳۷۴: ۵۱). این نکته را منابع تاریخی و جغرافیایی کهن نیز تأیید می‌کنند. استخری در قرن چهارم هجری در *المسالک و الممالک* می‌نویسد که زبان مردم آذربایجان، ارمنستان و اران فارسی و عربی است و مردم اردبیل ارمنی هم دانند و مردم نواحی بردع زبان‌های مختلفی دارند (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۶۰).

بر اساس برخی قراین، زبان کهن آذری یعنی زبان مردم آذربایجان با گویش مردم ری که نجم‌الدین رازی یک دویستی از آن را در *مرصادالعباد* ثبت کرده، یکی بوده است (ریاحی، ۱۳۸۱: ۲۷). بنابراین زبان آذری در منطقهٔ وسیعی از ایران شامل آذربایجان، ری و مناطق شمال غربی رایج بوده است و در واقع آنچه به نام فهلوی شهرت دارد، همین زبان است زیرا فهله نامی بوده که بر پنج ناحیه از ایران مرکزی شامل اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان اطلاق می‌شده است و این که قطران تبریزی گفته:

بلبل به سان مطرب بیدل فراز گل      که پارسی نوازد، گاهی زند دری

اشاره به همین زبان آذری یا فهلوی است (ریاحی، ۱۳۸۱: ۲۹).

به نظر می‌رسد که شاعران آذربایجان حتی اگر به یکی از زبان‌های ایرانی رایج در آن منطقه سخن می‌گفته‌اند نیز در عرصهٔ شاعری خود را پارسی گوی می‌دانسته‌اند؛ قراین گویای این است که آنان پارسی را برای زبان مردم آذربایجان و دری را برای زبان پارسی خراسان به کار می‌بردند؛ هرچند در بین خراسانیان فارسی و فارسی دری مترادف بوده است. قطران با عنایت به همین نکته است که می‌گوید:

بلبل به سان مطرب بیدل فراز گل      که پارسی نوازد، گاهی زند دری

(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۳۷۶)

و ناصر خسرو در *سفرنامه*، آنجا که از قطران یاد می‌کند و می‌نویسد که شعری نیک می‌گفت ولی فارسی نیکو نمی‌دانست (ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۵۶: ۹) بر همین نکته تصریح دارد که قطران به یکی از زبان‌های ایرانی یا فهلوی آذربایجان یا آذری کهن سخن می‌گفته و به فارسی یعنی زبان رسمی آن روزگار شعر می‌سروده است.

پس از غلبه حکومت‌های ترک‌نژاد و تغییر تدریجی زبان مردم آذربایجان به ترکی، باز هم خواص مردم و برخی از توده‌ها، زبان محلی خود یعنی آذری را حفظ کردند و بدان سخن می‌گفتند (← ادیب طوسی، ۱۳۳۵: ۲۴۰-۲۴۲) و زبان شعری و ادبی آنان نیز بنا بر شواهدی استوار، همچنان زبان فارسی بوده است. شاعران آذربایجان تا قرن دهم هجری نیز به فارسی شعر می‌سرودند و بر طبق آنچه در تذکره نصرآبادی و تحفه سامی آمده است، این سرایندگان عمدتاً از پیشه‌وران بوده‌اند و این موضوع گویای آن است که زبان شعری و ادبی فارسی تا آن روزگار هم در میان بسیاری از توده آذربایجان رایج بوده است؛ نکته قابل توجه آن است که هیچ شعر ترکی از شاعران مذکور نقل نشده است در حالی که شاعران ترکی سرای در آن عصر شناخته شده هستند و سروده‌هایشان نیز ثبت شده است (← ریاحی، ۱۳۸۱: ۳۴).

در قرن پنجم میلادی هنگامی که طوایف ترکان غز (Oghuz) در سایه قدرت سلجوقیان به منطقه آذربایجان داخل شدند، این منطقه پذیرای شمار قابل توجهی از نوآمدگان ترک‌زبان گردید و جمعیت اصلی پارسی‌گویان اندک‌اندک با ترکان درآمیختند و به تدریج زبان ترکی جایگزین زبان فارسی شد و رو به گسترش نهاد و آذربایجان را فراگرفت. فرایند این تغییر زبان البته پیچیده و طولانی بود و به یکباره رخ نداد بلکه زبان ترکی پس از پنج شش قرن به صورت زبان غالب در منطقه شکل گرفت (← ریاحی، ۱۳۸۱: ۳۳) و البته شتاب این تغییر در نواحی مختلف آذربایجان متفاوت بود. بعد از حمله مغول، آذربایجان بخشی از قلمرو هلاکوخان و جانشینان او شد و سپس حکومت‌های کوچک ترک بر آن حکومت یافتند و همین موضوع در تثبیت این تغییر زبان، نقش زیادی داشت. نلسون فرای مستشرق غربی معتقد است که ترک‌زبانان آذربایجان از زمره همان پارسی‌زبانانی هستند که پیش‌ترها به پارسی و دیگر زبان‌های ایرانی سخن می‌گفتند، همچنان که هنوز گروه‌هایی از ایشان در این اقلیم حضور دارند (Frye, 1964).

از ۲۶ قومی که برشمرده‌اند و در قفقاز می‌زیستند، ۱۶ قوم به زبان‌های قفقازی و ۵ قوم به زبان‌های ترکی و چهار قوم به زبان‌های ایرانی سخن می‌گفتند و ارمنی‌زبان‌ها هم زبان جداگانه خود را داشتند (برجیان، ۱۳۷۷: ۲۲۱). ارمنیان از دیرباز خط و ادبیات خود را که پیشینه‌اش به قرن پنجم میلادی می‌رسید، حفظ کرده بودند. خط ارمنی بر مبنای خط لاتین درست شده بود و این خط تا جایی نفوذ داشت که گرجی‌ها نیز خط خود را از آن اقتباس کردند (← همان: ۲۲۸). پژوهشگران بر این باورند که زبان ترکی در اران و آذربایجان از دوره صفوی شدت گرفت و رفته‌رفته زبان‌های دیگر را از میدان به در کرد و روی در گسترش

کلی نهاد (← برجیان، ۱۳۷۷: ۲۲۷) و صرف نظر از ترکی سرایان عصر تیموری، از همین زمان است که شاعران ترک زبان، مضامین شعری پارسی را در ظرف زبان ترکی ریختند (← همان: ۲۲۸). اما در روزگار نظامی، وضع به گونه دیگری بود زیرا اولاً گسترش زبان ترکی هرگز به میزان سده‌های بعد نبود، ثانیاً سرودن شعر به زبان ترکی در سراسر منطقه قفقاز و اران، مطرح نبود و حتی یک بیت از آن روزگار ثبت نشده است (Doostzadeh, 2009: 20). در حالی که شعرهای ترکی امیرعلیشیر نوایی وزیر تیموریان در قرن نهم موجود است؛ به همین سبب آنچه به عنوان اشعار ترکی نظامی ثبت کرده‌اند، اساسی ندارد و معمول است. برتلس ضمن اعتراف گونه‌ای به همین نکته، می‌نویسد که شرایط زمانی روزگار نظامی به گونه‌ای بوده است که شعر به فارسی گفته می‌شد و طالب سروده‌های فارسی بوده‌اند؛ این سخن برتلس تأییدی ضمنی بر این است که به باور او، زبان بومی یا زبان مادری نظامی فارسی نبوده است ولی باید به یاد داشته باشیم که این نظامی است که می‌گوید:

ترکی صفتی وفای ما نیست      ترکانه سخن سزای ما نیست  
آن کز نسب بلند زاید      او را سخن بلند باید

(لیلی و معجون: ۲۶)

در عصر حکومت بلشویک‌های شوروی چنان که قبلاً اشاره کردم، می‌کوشیدند تا با ملیت‌سازی‌ها و هویت‌پردازی‌های بی‌بنیاد، دست به ایجاد شکاف‌ها و رخنه‌های فرهنگی بزنند، همه تلاش‌ها در پی جدا کردن نظامی از هویت ایرانی او بود تا جایی که برتلس او را قربانی اشرافیت پارسی می‌داند و واقعیت‌های تاریخی را انکار می‌کند و حتی در این هنگامه بازار، اشعاری ساختگی به نام نظامی مطرح می‌کردند تا او را از هویت ایرانی‌اش دور کنند:

پدر بر پدر مر مرا ترک بود      به فرزانی مر مرا گرگ بود

سستی و ساختگی بودن این شعر بر هیچ اهل فضل و ادیبی پوشیده نیست زیرا هر کسی می‌داند که گرگ فرزانی ندارد و شاعری مانند نظامی هم آن قدر در تنگنای قافیه نبوده که «ترک» را با «گرگ» قافیه کند!

صرف نظر از همه آنچه گفته شد، نمی‌توان انکار کرد که نظامی در محیط آذربایجان و در قلمرو سلجوقیان ترک زبان و اتابکان ترک، برخی از واژه‌های ترکی را در شعر خود به کار برده است مانند: توتماج (نوعی غذای ترکی)، داغ (کوه)، یغلق (تیر و تیردان)، قرنجه (مور)، مُنْجَق (مهره)؛ علاوه بر این‌ها تعبیراتی در شعر نظامی دیده می‌شود که برگردانی از ساخت ترکی عبارات است؛ برای شواهد و نمونه‌ها ← (هیأت، ۱۳۹۵: ۱۰۱-۱۰۴).